

## « دموکراسی مستعجل و داوری تاریخ ! »

در کشوری که عدالت تعطیل است !!



محمد امین ( فروتن )

در حاشیه ء برداشت هایم از آخرین مسافرت به افغانستان

قسمت سوم :

قبلاً طی یادداشتی نوشته بودم که چگونه بلند رتبه ترین ارکان مافیائی حاکم بر سرنوشت جامعه ما وقتی دست آورد های شش ، هفت سال گذشته را با آب و تاب می شمارند ؛ از وجود صد ها نسخه روزنامه و مجله همچنان دهها شبکه رادیویی و تلویزیونی ۲۴ ساعته ، از بلند رفتن چندین برابر سطح صحی (بهداشتی) مردم نسبت به رژیم طالبان ، حضور میلیون ها جوان و کودک در مکاتب و مدارس تعلیمی و تربیتی با افتخار یاد آوری می فرمایند . نه باید از یاد بُرد که اولاً بحث ما بر سر کیفیت ها است نه بر سر کمیت ها ؛ و نه باید تنها تیراژ و عناوین بلند روزنامه ها ، وجود چندین دهه شبکه های تلویزیونی جدید التأسیس ، بلند رفتن کاذبانه و مصنوعی وضعیت صحی مردم و رفتن میلیون ها کودک به مکاتب و مدارس و مکاتب را مائده های زمینی و از برکات « نظام جدید مافیائی » دانیست ! اما چرا باید با خود مان تعارف داشته باشیم ، علت اصلی این گونه پیشرفت کاذب چنان آشکار است که بی هیچ تردیدی اگر آن همه ملیارد ها دالر صدقات و خیراتی که با اضافه فُرصت ها ی طلائی که پس از تشکیل کنفرانس « بن » و ایجاد حکومت موقت در افغانستان از دست داده ایم با یک محاسبه ابتدائی هم در نظر گرفته شود این کمک ها و سرازیر شدن گروهی از « راه بلدانی » که فقط دارای شناسنامه ها و به ظاهر هویت افغانی ! اند، منبع اصلی چنین پیشرفت مصنوعی محسوب میشوند . اکنون به افغانستان ، سرزمین درد ها و زخم ها باز گردیم و رشته ءداستان خود را از آنجا که رها شده است دنبال کنیم ، اما پیش از این که به آن بخشی از برداشت هایم از مسافرت به افغانستان که قبلاً آغاز کرده ایم و نا تمام مانده اند بپر دازم ، باید با کمال عذرخواهی از تک تک خواننده گان ارجمند این یادداشت به عرض برسانم که به دلیل وقوع سریع السیر حوادث در جامعه ما شاید نتوانم

تمامی برداشت هایم را از آخرین مسافرت به افغانستان در همین سلسله ادامه دهم . بطور خلاصه آنچه که از زندگی ام از مسافرت هایم ، بویژه از آخرین مسافرتم به کابل دریافته ام این است که مردم درد دیده افغانستان تمامی تلاش شان و دلهره و شان این سوال است که راه کدام است ؟ و چگونه با ید حرکت کرد ؟ تا حالت رکود و عقب ماندگی و انحطاط معنوی و فکری اش را تبدیل به یک حالت سازندگی و حالت خفیت معنوی و فکری و اجتماعی سازند !! و میدانند که بزرگترین پیشوای معنوی خود برای بدست آوردن استقلال و شخصیت ملی خودش ، دشمنی است که استقلال و هویت ملی اش را در بدل « چند رتبه و چند مقام » از او گرفته است . بنا براین آگاهی این ملت بر اینکه نظام مافیائی حاکم کنونی چگونه از تمامی منابع فرهنگی ، معنوی و اقتصادی محروم شان کرده است و نسبت به ذخائر بزرگ و عظیم معنویت و اخلاق و اندیشه بیگانه ساخته است ؟

عجیب و در عین حال سخت تأسف انگیز است که ما اسلوب ها ، روش ها و فورمول های کشور ها و جوامعی را که با ما در یک حوزه مشترک تمدنی زندگی کرده اند و دارای محیط ، تاریخ و وضع موجود مشابه با ما بوده اند و اکنون نیز دارای « درد های » شبیه به « درد های » جامعه ما اند ، فرا نگر فیم و به جای آن ها ، قالب های از قبل آماده کرده شده ای که از سوی سازنده گان آن به اندازه « قد و اندام » دیگر جوامع ساخته شده و در « ویتترین های » متعفن شان به نمائیش گذشته اند بکار گرفتیم !! به قول " عمرمولود " یکی از بزرگترین اندیشمندان آفریقا برای نوکر ساختن و رام کردن و برای حصول اطمینان از وفاداری یک « زیر دست » با ید وی را فاقد شخصیت و هویت ساخت ، زیرا وقتی که « زیر دست » شخصیت داشته باشد نه میتواند زیر دست خوبی باشد !! و برای اینکه یک فرد و یا ملت مفتخر بر تمدن و فرهنگ پر بار خود ، خوب اطاعت کند و گوش شنوا داشته باشد ، در گام نخست باید احساس « انسان بودن » را از او گرفته شود و یا هم حد اقل پیکره ای نیمه جان آن احساس تضعیف گردد ؛ من به چشم خود دیدم و باگوشه هایم شنیدم و با قلب پُر تپش ام احساس کردم که چگونه هویت تاریخی و عزت ملی مردم افغانستان از بدنه ای مستحکم وحدت ملی در طوفان هوائناک نظام خونین سرمایه داری حاکم « مافیائی » همچون فواره های خون بزمین میریزند . ! زیرا صاحبان شرکت های نفتی بین المللی و شرکاء و « راه بلدان بومی » شان بیش و پیش از هر نیروی دیگر بخوبی میدانند و با گوشت و پوست خویش حس میکنند که هرگاه ملت و مردم افغانستان احساس کنند که دارای هویت و شخصیت انسانی و ملی اند ، هیچگونه امکان ندارد که در برابر لقمه های مادی و معنوی که سرمایه داری معاصر مافیائی جلو شان می اندازند ، این همه « دم » بجنبانند . و متحمل یک تحقیر رسوای تاریخی گردد !!

شگفت انگیز و بسیار جالب است که برخی از تیوری پردازان نظام مافیائی حاکم کنونی سعی میکنند تا رابطه و مردم و ملت واحد و بزرگ افغان با مافیائی سرمایه داری حاکم را « دیالکتیکی » علمی !!

«و نهایت ضروری ثابت سازند ، و برای اثبات این فرضیه ء کاذبانه و مشکوک سیاسی و امنیتی نیز متوصل به تیوری های آن عده دانشمندانی میگردند که در علوم تاریخ ، جامعه شناسی و غیره رشته های زندگی دارای مدارک و سوابق نامدار علمی و فلسفی اند . از جمله این دانشمندان نامدار سوردل افریقائی الاصل است که به اعتقاد وی استعمار گران وقتی بخواهند ملت ها را اسیر ، تحقیر و در دام خویش در آورند از « **دیالکتیک بچه** » استفاده میکنند ، چنانچه بچه را وقتی که مادرش میزند ، دعوا و تهدیدش می کند ناراحت است . و برای اینکه از حمله مادر در امان بماند ، به خود مادر پناه می برد . این دیالکتیک سوردل است که نژاد و نظام حاکم ، برای اینکه قوم و ملت یا ادمی را به زیر مهمیز قدرت و تسلط خودش بکشد تحقیر اش می کند و به قدری مذهبش را ، ایمانش را ، آداب اش را ، فکراش را ، شخصیت هایش را ، گذشته اش را همه چیز اش را تحقیر می کند که او برای اینکه از مسیر هایی که بوسیله انها تحقیر می شود ، فرار می کند به دامن خود او پناه می برد !! چنانچه به وضوح می بینیم بچه ای که به وسیله مادر تحقیر شده است و در اوج مقاومت در برابر این اهانت بزرگی که در حق وی صورت گرفته است باز هم به دامن مادری یعنی همین نظام سرمایه داری حاکم پناه میبرد . بنا می بینیم که چگونه اکثریت نیروها و کسانی که لوی اعتراض و انتقاد در برابر نظام حاکم مافیائی کنونی را در دست گرفته اند ، به مقتضای این تیورئی آراسته با استدلالات به ظاهر معقول و « شبه علمی » نا خود آگاه در دامن همین مافیائی حاکم سیاسی و اقتصادی آفتیده اند !!

تراژیدی ترین و غم انگیز ترین صحنه در چنین مسیر خونین تاریخ آنجا و آنگاه است که همین گروهی از منتقدان و به قول خود شان « **تنها آپوزسیون رسمی و قانونی نظام حاکم !!** » با در دامن آفتیدن مافیائی حاکم به چنین فاجعه پلید جاهلی که نظیر آن تنها در تاریخ قرون وسطی جامعه بشری وجود داشته است جنبه ء « علمی » ، « فزیولوژیک » ، و « فلسفی » می دهند . جالب است که این گروهی از « تیوری پردازان و « روشنفکران بزمی !! » جامعه ما که با کارت « **تنها آپوزسیون رسمی نظام !!** » به بازی پرداخته اند تمامی اندیشه ها و انتقادات « **برحق و ناحق** » شانرا با مسخ و کاپی کردن تجارب و اندوخته های دیگر کشور ها و جوامع بویژه از دنیای غربی و آنها از جنس نظام پیشرفته ء سرمایه داری مبتنی بر « **لبرال دموکراسی** » ی که از لحاظ شرائط اجتماعی ، تاریخی و اقتصادی با کشور ما افغانستان هیچگونه سنخیت و تشابهی ندارند و تنها با مطالعه نوشتار ها و آثار دانشمندان و فلاسفه ای از آن سرزمین ها به مقتضای منافع شخصی ، گروهی و قبیلوی خویش آنرا مناسب حال جامعه درد دیده ما نیز می پندارند بیان میکنند . از سوی دیگر همین « **آپوزسیون رسمی** » و قانونی نظام حاکم در برجسته ساختن و اظهار کردن کوتاهی ها و نارسائی های مافیائی حاکم بر افغانستان از هیچگونه تلاش مضائقه نمی کند و سعی دارند تا کوچکترین خطای حاکمان را بزرگتر نشان دهند و همیشه با ادامه چنین وضعیت نه تنها خود را قانع میسازند بلکه اغلباً گمان می کنند که

« عوام الناس » و توده های از مردم فقیر جامعه نیز پاسُخ شانرا در یافته اند . !! در حالیکه مردم افغانستان میدانند که اختلاف آنها باهم در « تشخیص ذائقه » قدرت های خارجی است . !! لهدا با آسانی میتوان گفت که نه دولتمردان و زمامداران جامعه ما و نه هم منتقدان رسمی آنها که از مغازه ها و دوکان های سیاسی و تربیون های رسمی و نا رسمی تنها شعار های مُفت سر میدهند هیچ یکی از آنها از تاریخ پر بار میهن ما تغذیه نه می شوند . زیرا نیروهای که از تاریخ ، فرهنگ و معنویت خود غذا بگیرند دارای شخصیتی اند که میتوانند در نسل خود شان قدرت « انتخاب » را داشته و فردای شانرا بسازند . بنا براین جامعه شناسی استعماری با تمامی خصلت های ما فیائی حاکم بر سرنوشت مردم افغانستان آگاهانه و خر دمندانه برای اینکه ملت ما کاملاً فاقد شخصیت معنوی و تاریخی شود تا این مافیای غارتگر بتواند به آسانی غارتش کنند و از تاریخ و مفاخر عظیم فرهنگی و مدنی جدا شان سازند تا بالاخره با یک « افتخاردروغین !! » و « فدا کاری فریبنده » ، پُشت ، پُشت نظام « خون آلود » مافیائی کنونی را بگیرد و سرانجام در اوج چنین موج جنون و دیوانگی در صفی از مستهلکین تولیدات کشورهای صنعتی قرار گیرد ؛ و در تلاش چنین شبیه سازی با سائر مستهلکین مسابقه دائر می کنند . بدون تردید یکی از بزرگترین نماها و مظاهری از اینگونه تقلید و شبیه سازی « نوع مصرف » است که دیوانه وار عاشق تولیدات و امتعه ء کشور های صنعتی می شوند .

و در بحبوحه ء هجوم چنین باد های سهمگینی از تجمل می بینیم کسانی که می خواهند خودشانرا « شبیه » یک شخصیت علمی یا هنری و سینمائی بسازند ، تنها « مصرف » او را می پسندند و آنرا با « خلوص دل !! » تقلید می کنند و مانند لباس او لباس می پوشند و مانند وی نکته ای میزنند و مثل وی موتر و موبائیل می خرند . مثل وی در پُر هزینه ترین هتل های شهرکه در فضای تاریک و متروک شهر با منابع و مخازن غارت شده نفتی چراغان شده اند محافل خوشی دائر می کنند و خلاصه تمامی مصرف های او را از « فرَق تا نخُن » تقلید می کنند ؛ زیرا چون یکی از مظاهر شخصیت و تیپ انسان ، مصرف اوست . لهدا در گام نخست سعی می کنند تا جهت رسیدن به این هدف ظاهراً مهم « اقتصادی و فرهنگی !! » شخصیت معنوی و حقیقی اش را بگیرند تا به یک مشتری دائمی کالا های شرکت های تجاری و تولیدی شرکت های چند ملیتی مبدل گردند . آن ها تلاش های خستگی ناپذیری را به خرج می دهند تا نسل پر خاشگر و عُصیانگر کنونی را با گذشته اش قیچی کند ، تا به یک گیاه و درخت خشکی مبدل شود که ریشه در خاک خودش ندارد و نه تواند در برابر فساد و ابتذال مقاومت نشان دهد . که بُریدن از تاریخ ، بُریدن از فرهنگ ، بیگانه کردن نسل حاضر با منابع فرهنگی اش به شکل و نحوی در آمده که ملتی که دارای غنی ترین فرهنگ ها ، دارای پُر افتخارترین مذهب ها ، دارای مترقی ترین ارزشها و اندیشه های فلسفی و عرفانی بودند و بزرگترین تجربه ها را از نظر استعداد های گوناگون بشری در جهان و تاریخ بویژه در سه دهه ء اخیر کسب کرده ، چون با آنچه که

امروز دارند بیگانه هستند ، مبدل به انسان ها و آدم های شده اند که با ید چندین مرتبه طرز لباس پوشیدن ها ، طرز استفاده از موتر های مودل سال همراه با تلفن موبائیل را بیا موزند . !! چنانچه می بینیم وقتی همین نظام بورژوازی مافیائی در عصر جدید یعنی پس از حادثه درد ناک یازدهم سپتمبر و در نتیجه انعقاد کنفرانس « بُن » در کسوت یک نظام « شبیه به دموکراسی مگر مستعجل » در کشور ما مستقر شد به نام « دموکراسی! » « علم پرستی! » ، « آزادی بیان !! » و « مبارزه علیه تروریزم !! » با ارزشهای مدنی و مذهبی در افتاد و آرام ، آرام با فتح فریبنده ای بر فله های شامخ تمدن باستانی ما دست یافتند و به با شعار های دلفریب سیاسی مانند « ناسیونا لیزم » ، « احیای ارزش های قومی !! » و « تجدد!! » بر تمامی مفاخر و سنت های کهن سرزمین بزرگ ما تاختند تا مردم و ملت بدون تاریخ و بدون سنت ها و مذهب و فرهنگ در زمین از قبل شحم کرده شده ای بوجود آورند ؛ بدون هرگونه اغراق تنها افتخاری که برای چنین نسل بی هویتی می ماند ، تظاهر های مهوع در بیگانه نمائی با خویش و نفی اصالت و ارزشهای خویش است که سرانجام قربانی سرنوشتی می شود که بدستان قوی و آهنین جلادان تاریخ با حيله گری ها و تخنیک های نوین شبه علمی و دغلكاری های فیلسوف مآبانه و با کمک بزرگترین مراکز آکادمیک جهانی برای شان چیده شده است. لہذا این نسل شبه غربی که بوسیله « هنر پیشگان رسمی روشنفکر بازی » که از قضا در دامن قدرت کاذب و وابسته با بیگانه گان غلطیده اند و با محاسبه ها و فورمول های قدیم و ناسنجیده قومی و نژادی نسبت به انسان معاصر قضاوت می کنند پدید آمد ، هر آنچه که از گذشتهء تاریخ و تمدن این سرزمین به میراث برده بودند به دست خود نابود کند و در عوض انواع یک زندگی اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی و اخلاقی نظام مافیائی حاکم را بر خود و نسل کنونی افغانستان تحمیل سازند . البته جای این سوال هنوز هم باقی است که وقتی در ترمینو لوژی مشروعیت سیاسی و حقوقی یک نظام دموکراتیک آنهم با اضافه بر چسب زدن پسوند « اسلامی » به جستجو میپردازیم ، موقعیت و جایگاه حقوقی نظام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان!! » در کجای آن قرار دارد ؟ مضاف بر اینکه همه ما بوضوح می بینیم که چگونه « انسان » این روح خدا یکسره « موش » شده و سکه می اندوزد و می جود ، و کارش تنها غارت کردن و فریب دادن و پامال ساختن بهترین ارزش های تاریخی و فرهنگی مردم مسلمان افغانستان است ! بگذارید قبل از آنکه مبحث برداشت هایم از مسافرت به افغانستان عزیز را به اتمام برسانم و یاد دست کم بصورت مؤقت این پرونده را ببندم توجه خواننده گان گرامی این یادداشت را به یک مغالطه ای تاریخی و علمی جلب کنم که در حوزهء دانش و روشنفکری در جامعه ما بوجود آمده است . آن اینکه ابهام تعریف مشخص و روشنی از مفهوم « روشنفکر و مسئولیتش » موجب فاجعه های بزرگی در زندگی همه انسانها و بطور اخص ما افغانها گشته است . زیرا روشنفکر محض برویت روشنفکر بودن نه میتواند در ارزشها و خصوصیات و صفات مشترکی به شکل جهانی

عرض اندام کند ، مگر آنکه انسان با برداشت هایش نسبت به خود ، محیط و اجتماعش به شکل جهانی وجود داشته باشد که متأسفانه ما هنوز هم از مرحله ای که یک ملت یا یک جامعه به نام انسان جهان شمول بر روی این کره زمین قرار داشته باشد فاصله زیادی داریم . بنا براین روشنفکر در قالب ها و صفات و خصوصیات مشترک به سطح جهانی وجود ندارد در حالیکه یک دانشمند کیمیا ، فزیک و بیولوژی با همین گونه خصوصیات مشترک و ارزش های ثابت در شکل جهانی اش وجود داشته است.

متأسفانه که در جامعه ما و تا اکنون مقولاتی چون « روشنفکر » و « دانشمند » را مترادف هم فرض شده اند ، در تمیز و تشخیص رسالت های این دو قشر بخطا رفته ایم . لهذا به باور و اعتقاد من مسئولیت روشنفکر چیزی نیست که در پوهنتون های بزرگی فرا گرفته شود و سپس بصورت ناقص و معیوبی به متن جوامع انسانی انتقال یابد . یک اشتباه تاریخی و اساسی ای که در بوجود آوردن این وضعیت فاجعه آمیز کنونی نقش داشته است ، این است که اکثریتی از ما فکر کرده ایم که تنها برای تعالی ، پیشرفت و بازسازی کشور ویران شده ما افغانستان کسب تصدیق نامه های تحصیلی پوهنتون های معتبر جهان با حمایت مراکز و انستیتوت های مافیائی وابسته به شرکت های چند ملیتی نفتی با اضافه زبان نیم بند انگلیسی کافی است یا اینکه فکر کنیم کسی که در اوج و عنفوان جوانی به خارج رفته و « مکاتب اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژی های فلسفی » را خوانده و برگشته روشنفکر است !! درست است که این آقای روشنفکری که از غرب برگشته ممکن است مهمترین مکاتب فلسفی و سیاسی از قبیل « مکتب فرانکفورت ! مکاتب مارکس و سارتر و جان لاک و توماس هابس وده ها فیلیسوف و دانشمند » را خوانده باشد که این ها از مهمترین و اثرگذارترین ایدئولوژی های آن وقت اروپا و غرب بشمار می آمدند و در تاریخ اروپا و جهان نقش خاص و قابل اهمیتی را بازی کرده اند ، اما همین شخص برگشته از غرب تنها بخاطر تخصص و فراگیری این ایدئولوژی ها نه میتواند به مثابه یک روشنفکر آگاه و متعهد در جامعه افغانی کوچکترین نقشی را بازی کند و با ایمان بخشیدن به جامعه و تحلیل درد های اجتماعی و ایجاد « خود آگاهی در مردم » و تعیین یک هدف و ایده آل مشترک برای آنها جامعه را به حرکت در بیاورد ، زیرا او با خواندن و فهمیدن این مکاتب و دانستن آنها متخصص و دانشمند این مکاتب است که میتواند در هر پوهنتونی ( دانشگاهی ) به تدریس آنها بپردازد ، بنا براین « روشنفکر » به عنوان یک " تیپ ثابت جهانی " وجود ندارد . بصورت واضح باید گفت کسانی و یا آنانی که از بزرگترین پوهنتونهای جهان صنعتی و سرمایه داری دیپلوم های دارند و هر صبح و هر شام بر « **تربیبون های رسمی و نا رسمی** » مافیائی حاکم بر سرنوشت جامعه افغانی حضور پیدا میکنند بدون تردید با تاریخ و فرهنگ جامعه ما بیگانه اند ، من اکیداً باور دارم روشنفکری که از متن جامعه صنعتی و فرهنگ تاریخی نظام طبقاتی سرمایه داری برخاسته و در

متن حرکت ها و جنبش های بزرگ اصلاحی قرار گرفته است ، درد ها ، بینش ها و حساسیت ها ی مردم و توده های عصبانگری را که در زیر دندان های چرخ خونین سرمایه داری آنهم از جنس ما فیائی آن خون میریزانند ، به سوی یک نظام خاص اجتماعی و تاریخی هدایت می کند . وقتی یکی از کسانی که از سرزمین های شرقی منجمله افغانستان عزیز ما مشغول فراگیری تمامی همین اسلوب ها ، جهان بینی های تاریخی و اقتصادی که برای تغییر و اصلاح جوامع صنعتی به بهترین وجه کار ساز اند بوده باشند ، بدون تردید نه میتوانند در دیگر جوامع نظیر افغانستان روشنفکر نامیده شوند!! .

زیرا وی و تمام کسانی که مشغول فراگیری جهان بینی و تحلیل خاصی نسبت به نوع زندگی انسان باشند جوامع غربی اند و مکتب فکری و زبان تحلیل و تفاهم با مردم را نیز عیناً نظیر روشنفکر جوامع غربی داشته اند بصورت یقین که حامل کاپی اندیشه ها و فرآورده های همان روشنفکران جامعه غربی محسوب می شوند و مسلماً مشروعیت و حضور آنها به مثابه روشنفکران اصیل در جوامع شرقی با لخصوص افغانستان سخت خدشه دار گردیده و زیر سوال میرود .

در تصویر و روشنی چنین وضع تاریک سیاسی و اجتماعی است که در هیچ مقطعی از تاریخ و در هیچ قسمتی از جغرافیای این میهن به شگفتی و در دناکی وضعیت کنونی وجود نداشته است . مردم و ملتی که همیشه در بیرون بر بیگانه پیروز بوده است . با درد و دریغ که همیشه در « خانه » و از دست آشنا شکست خورده اند . چه کسی میتواند به سادگی تصور کند که فلسفه زندگی و جهان بینی اصلی برخی از نامدار ترین نیروهای جامعه عقب نگاهداشته شده ما بر ویرانی ، قتل و خونریزی نهاده شده باشد ؟ با چنین تلقی عمیق و چنان دامنه وسیع فاجعه کنونی باید گفت که به قول دانشمندی روشنفکر اصیل و متعهد جامعه افغانی کسی است که تمامی فضای اندیشه و عاطفه اش از آرمان و عشق به خدا و انسان سرشار است و سراسر قلمرو مسئولیت اش را « جهاد اکبر » برای توحید همه جانبه و « طبقاتی » پُر می کند . اما ..... آیا حرکت تاریخ و به تعبیر درست تری سیر تکاملی نوع انسان در قلمرو حیات پُر خم و پیچ زندگی در چنین مرحله حساس متوقف می ماند ؟ که جهل ، فقر ، بیسوادی ، خود کامه گی و کوتاه اندیشی زمامدارن و راه بلدان استعمار خارجی و استثمار داخلی عواملی اند که بزرگترین مانع برداشتن گام های استواری به منظور نجات مردم ما تلقی میگردند .

یا هو

2008 / 10 / 19